انترناسیونال ۶۲۳

اصغر کریمی

**سازماندهی حزبی در ایران**

قسمت دوم

در قسمت اول این نوشته مروری داشتم بر ضرورت حزب و تشکل حزبی و تلاش دولت های سرکوبگر و رسانه های دست راستی برای جلوگیری از متشکل شدن مردم در یک حزب سیاسی چپ. قول داده بودم که قسمت دوم را به جنبه های مشخص سازماندهی بپردازم اما هنوز نکات مهمی در سطح عمومی و سیاسی باقی مانده است که بدون پرداختن به آنها، وارد جنبه های تشکیلاتی شدن زودرس است. بنابراین در این قسمت نیز به جنبه های عمومی بحث میپردازم و قدم های مشخص در زمینه سازماندهی حزبی را به قسمت بعد موکول میکنم.

**فعالین اجتماعی جوان:**

در قسمت اول بحث گفتم که با آمدن مدیای اجتماعی ابعاد تلاش برای متشکل شدن بسیار وسیع تر شده و هزاران فعال سیاسی، و مشخصا از نسل جوان، پا به میدان مبارزه، متحد کردن و متشکل شدن گذاشته اند و خلاقیت های تازه ای شروع به شکفتن کرده است. نسلی که هر نفرش مانند یک سازمان عمل میکند. مینویسد و تبلیغ میکند، به فعالیت اجتماعی علاقمند است، سازمان میدهد، جواب این و آن را میدهد، کمپین سازمان میدهد، همفکرانش را جمع میکند و بر فضای سیاسی تاثیر میگذارد. اینها نقاط قوت این نسل است. نسل قدیم مدیای اجتماعی نداشت. ابزاری برای فعالیت فردی نداشت. حتی امکان نوشتن و تکثیر یک اطلاعیه ساده را نداشت. باید به گروهی میپیوست تا فعالیتی را شروع کند. در نتیجه خلاقیت های فردی کمتر شکل میگرفت، فرد کمتر صاحب ایده بود و اساسا از گروه و رهبری گروه تغذیه فکری میشد. در کشوری مثل ایران خفقان هم مزید بر علت میشد. به یمن مدیای اجتماعی برقراری خفقان هم حتی در اشکال سابق عملی نیست. اما فعالین نسل جدید هنوز توجهشان به اهمیت یک حزب سیاسی و برنامه و پلاتفرمی که اهداف و مطالبات مردم را توضیح بدهد جلب نشده است و این یک نقطه ضعف مهم است. منظور من در این بحث مشخصا فعالین چپ و کمونیست است. بعدا درمورد چپ و کمونیست منظورم را بیشتر توضیح میدهم. اگر این نیرو به حزبیت روی بیاورد، حزب سیاسی عظیمی، در ابعادی که تاکنون تاریخ سراغ نداشته است، شکل خواهد گرفت. تجربه سیاسی خود این نسل اگر جمعبندی شود و نگاهی به خیزش ها و انقلابات که در سه چهار سال اخیر در کشورهای تونس و مصر و لیبی و سوریه و عراق و همینطور کشورهای غربی اتفاق افتاد، به حد کافی حیاتی بودن یک حزب سیاسی چپ و کمونیست را نشان میدهد. این تحولات، هم پتانسیل عظیم این نسل را نشان میدهد و هم نقطه ضعف کشنده این تحولات یعنی فقدان یک پلاتفرم و یک حزب سیاسی که مردم و خواست هایشان را نمایندگی کند.

**اما چرا فعالین جوان به حزبیت بهای کمی میدهند؟**

قطعا یکی از دلایل احزاب سنتی چپ موجود هستند. صرفنظر از مسائل ایدئولوژیک و مواضع سیاسی و میزان نفوذ و حضور سیاسی و عرض و طول احزاب و سازمان های موجود، این احزاب بیشتر محافلی ایدئولوژیک و کمتر سیاسی هستند که دخالت در عرصه های مختلف مبارزه را کار خود نمیدانند، به دنیای پیرامون خود بیربط هستند و ساختار تشکیلاتی آنها نیز بر اساس مدل های قدیمی، و در بهترین حالت بر اساس دوره قبل از مدیای اجتماعی، بنا شده است و عملا امکان دخالت چندانی به اعضا و شکوفایی خلاقیت های آنها نمیدهد. حزب کمونیست کارگری در مقابل این نگرش ها و در مقابل «کمونیسم» موجود شکل گرفت. اهدافش، برنامه اش، انسانگرایی اش، آزادیخواهی اش، دخالتگری اش، همه اینها در تمایز با احزاب سنتی و احزاب پرو روس و چین و غیره است، مبانی سازماندهی اش را نیز بر پراتیک متفاوتی گذاشته است که در قسمت بعدی این بحث به آن خواهم پرداخت. اما رسانه های رسمی تصویری از کمونیسم ما به مردم نمیدهند، برعکس بطور روزمره با دادن تصویر از همان کمونیسم جعلی، مشغول سمپاشی علیه کمونیسم نوع ما هستند و در نتیجه یک جنبه مهم از تلاش ما این است که حزب و کمونیسم مان را بیشتر در دسترس مخصوصا اکتیویست های جوان، که آشنایی شان با حزب و کمونیسم ما از قدیمی ها هم بسیار کمتر است، قرار بدهیم. اما دلیل مهم دیگر «جوان بودن» نسل جوان است. منظورم از جوان بودن این است که سالهای زیادی نمیگذرد که این نسل در ابعادی باور نکردنی به فعالیت گسترده اجتماعی و سیاسی روی آورده است. و الحق که در همین دوره کوتاه چنان نیرویی وارد صحنه سیاسی کرده که فضای فعالیت و نحوه فعالیت را تماما دگرگون کرده است. کافی است به نحوه شکل گیری انقلاب مصر و نقش و تاثیر این نیرو یا سال ۸۸ در ایران و جنبش اشغال در غرب نگاهی بیندازیم. اتحادیه های کارگری، سازمان های مدافع حقوق زن و انواع نهادهای قدیمی دیگر و همینطور احزاب چپ در این تحولات نقش حاشیه ای داشتند و نسل جوان بازیگر اصلی صحنه بود. اتفاقاتی که همین الان درعراق میگذرد نیز نمونه دیگری از حضور و توانایی خارق العاده این نسل است.

متشکل نبودن مردم در یک حزب سیاسی با برنامه (یا حداقل یک پلاتفرم از مطالبات اساسی و فوری مردم) باعث شکست انقلابات شد. مردم به وضع موجود نه میگویند و خواهان تغییر میشوند. اما در غیاب اهدافی روشن که جامعه یا بخشی از جامعه حول آن متحد شود، جهت را گم نکند و با عقب نشینی های مقطعی دولت ها و رفرم هایشان دچار تشتت نشود، شکست این انقلابات کار دشواری نیست. و همه این ضعفها را یک حزب سیاسی میتواند رفع کند که اتفاقا اتوریته و هژمونی اش را بخش فعال جامعه و از جمله اکتیویست های جوان پذیرفته باشند. نمیتوان با نیروی پراکنده بدون یک رهبری متمرکز و بدون برنامه و اهداف روشن و تعریف شده که بخشی از جامعه را حول خود جمع کرده باشد به پیروزی رسید. بویژه که طرف مقابل، از دولت تا احزاب ارتجاعی و دست راستی حاضر در صحنه سازمان یا حزب و اهداف روشنی دارند و نهایتا آنها هستند که کنترل اوضاع را بدست میگیرند. دولت ها بدون استثنا، صرفنظر از اینکه مثل کشورهای غربی از احزاب سیاسی باشند یا مثل ایران و عراق و افغانستان بدون تحزب قدرت را در دست گرفته باشند، اما کاملا سازمان یافته هستند. صاحب نیروی سرکوب و جاسوسی، دستگاه عظیم پروپاگاند، قوای سه گانه و صدها نهاد و سازمان هستند، افق های جا افتاده، اهداف روشن و برنامه های خودشان را دارند. با نیروی پراکنده نمیتوان بر چنین نیروی سازمان یافته و با برنامه ای غلبه کرد. بدون یک حزب با برنامه روشن و با نفوذ که به نماینده مردم علیه وضع موجود و نماینده آنها در امر تصرف قدرت سیاسی تبدیل شود، مردم حتی اگر مانند تونس و مصر در ابعاد میلیونی و دهها میلیونی به خیابان بیایند و حکومت را هم سرنگون کنند، باز هم قدرت را احزاب دست راستی، تصرف میکنند. نداشتن یک برنامه روشن هر جریانی را مدام با افت و خیز فکری و سیاسی مواجه میکند. در مقاطع شکست یک خیزش توده ای نیز این برنامه و نقشه روشن است که به یک سازمان یا حزب امکان ادامه حیات میدهد و سر پا نگه میدارد. در غیاب آن، شبکه ها و جمع ها و محافل پراکنده موجود از هم میپاشند و مانند توده های مردم سرخورده شده و برای یک دوره دیگر کنار میروند.

**رهبری، برنامه و کسب قدرت سیاسی:**

اینها سه فاکتور کلیدی در هر انقلاب و مبارزه سیاسی است. کافی نیست دولت یا جناح هایی از دولت یا احزاب بورژوا، صدای اعتراض ما را بشنوند تا به فکر بهبود وضع موجود باشند. باید آنها را از قدرت بیندازیم و قدرت سیاسی را بگیریم و برنامه خود را پیاده کنیم. مردم مصر و تونس به میدان آمدند اما فاقد حتی یک خواست روشن بعنوان مثال سکولاریسم و جدایی مذهب از دولت، برابری کامل زن و مرد، لغو مجازات اعدام، آزادی های بی قید و شرط سیاسی و یا مطالبات رفاهی اکثریت مردم بودند و رهبری متمرکزی برای پیشبرد این خواست ها نداشتند در نتیجه آماده ترین نیروی حاضر در صحنه یعنی اخوان المسلمین قدرت را گرفت. حزب سیاسی چپی نبود که در عرصه های مختلف مبارزه پلاتفرم روشنی مقابل مردم بگذارد و جنبش ها و حرکت های رادیکال و مستمری حول خواست های مهم مردم شکل بگیرد. فقدان حزب در واقع بیش از هر چیز خودش را در غیاب مبارزات و جنبشهای اجتماعی بر سر مسائل کلیدی آن جامعه نشان میداد. بدنبال سر کار آمدن اخوان المسلمین، ممنتوم انقلاب نخوابید و اینبار ۳۳ میلیون نفر علیه حکومت اخوان المسلمین به میدان آمدند. اما باز هم بخاطر همان ضعف کمر انقلاب شکست و هم حکومتی های مبارک قدرت را گرفتند و بساط سابق را دایر کردند. گروهها و محافل بسیار زیادی در میدان تحریر و در مدیای اجتماعی نقش ایفا کردند و شروع شروع جنبش علیه رژیم مبارک اساسا به فراخوان و همت آنها بود. اما تا زمانی که یک رهبری متمرکز با برنامه و نقشه عمل روشن وجود نداشته باشد، این گروهها و محافل توان رهبری مردم را نخواهد داشت.

رهبری عنصر کلیدی در هر انقلاب است اما رهبری، منظور رهبری چپ است، با برنامه و پلاتفرم روشن و تشخیص درست مساله محوری مبارزه طبقاتی در هر مقطع و طرح پاسخ رادیکال و روشن به آن مساله شکل میگیرد. یک رهبری با برنامه و اهداف روشن که بخشی از مردم به تشخیص سیاسی آن اعتماد کنند و دور آن جمع شوند. یک رهبری که نماینده قاطع "نه" مردم به وضع موجود میشود، مبارزات مردم را از پیچ و خم های مختلف با موفقیت رد میکند و صلاحیت خود را در گرهگاههای سیاسی به مردم نشان میدهد. اینها همه سوالات مهم و اساسی هستند که بر ضرورت یک رهبری با برنامه روشن تاکید میکند. و اگر اکتیویست های جوان به این ضرورت پی ببرند و به اهمیت تحزب و برنامه و پلاتفرم داشتن واقف شوند آنگاه حزب خود را خواهند ساخت و یا به حزبی که اهداف آنها را نمایندگی میکند خواهند پیوست و در چنین صورتی با توجه به نقش تاریخساز آنها که به آن اشاره کردم، بزرگترین و موثرترین حزب سیاسی را شکل خواهند داد. چنین حزبی میتواند ضامن موفقیت در مبارزه و انقلاب، رهبری کردن آن و کسب قدرت سیاسی و موفقیت در اجرای برنامه خود باشد. اما اهمیت حزب فقط برای لحظه انقلاب و پیاده کردن برنامه بعد از کسب قدرت نیست. برای تقویت مبارزه همین امروز مردم، جمع کردن نیرو، تاثیر بر عرصه های مختلف مبارزات جاری، پروراندن کادرهای مبلغ و سازمانده و غلیه بر تاکتیک ها و توطئه های سر راه نیز وجود یک حزب سیاسی حیاتی است.

حزب کمونیست کارگری ملزومات چنین حزبی را دارد و به اهمیت این نیرو واقف است. همچنین واقف است که باید سوخت و ساز درونی خود را با تحولات عصر جدید و نیازهای این دوره مبارزه طبقاتی وفق بدهد و تغییرات لازم را در خود ایجاد کند. سوخت و سازی که امکان بیشترین مداخله را نه تنها برای اعضای جوانی که به حزب میپیوندند بلکه همچنین برای هر دوستدار حزب و حتی طیف وسیع فعالینی که حزبی نیستند اما نقش مهمی در عرصه ها و جنبش های مختلف ایفا میکنند، ایجاد کند.

**چپ و کمونیست از نظر ما کیست؟‌ چه مشخصاتی دارد؟‌**

یک مساله مهم تصویری است که مدیای رسمی و بلندگوهای طبقات حاکم از کمونیسم به جامعه داده است. و فعالین جوان اکثرا هنوز کمونیسم واقعی، کمونیسم کارگری و مارکس را نشناخته اند. کمونیسم دیگری در دسترس آنها قرار گرفته است. کافی است به متونی مانند «تفاوت های ما»، «یک دنیای بهتر» و یا «دمکراسی، تعابیر و واقعیات» دسترسی پیدا کنند تا دیدشان نسبت به کمونیسم عوض شود. ما در ادبیاتمان تصویری غیر ایدئولوژیک از کمونیسم داده ایم که لازم است چند کلمه ای در این مورد صحبت کنم.

«من فکر ميکنم ما شانس داريم براى اينکه اکثريت عظيم مردم در جهان کمونيست هستند و خودشان نميدانند. من فکر ميکنم زيپ پوست هر انسان منصفى را باز کنيد يک کمونيست بلشويک را ميبينيد که ميخواهد از آن بيرون بيايد. در وجود تک تک ما سوسياليستهاى پرحرارتى نهفته است که ميخواهد از اين قالب بيرون بزند. از قالبهايى که هيچکدام از آنها از بدو تولد همراه ما نبوده‌اند. قالب نژادى، قالب مذهبى، قالب ملى، قالب قومى، قالب سنى، قالب جنسيتى، هيچکدام اينها هويّت ما را در بدو تولّدمان شکل نداده‌اند. من معتقدم آن سوسياليسم درونى ما، آن آدم سوسياليستى که داخل پوست جلد ماست زير بار هويّتهايى که در طول زندگيش برايش تراشيده ميشود، و هست در فضا، و شما ميبينيد، و هر روزه آنها را حس ميکنيد، مدفون است. يکى از کارهايى که يک حزب کمونيستى بايد بکند اين است که اين فضا را کنار بزند و آن آدم سوسياليستى که در وجود اکثريت ما، لااقل در وجود آن بخشى از ما که آدمهاى منصفى هستيم، را بيرون بياورد». این گوشه ای از تصویر ما از کمونیسم است که منصور حکمت در سخنرانی اش در استکهلم در سال ۲۰۰۱ مطرح کرد. ما درک ایدئولوژیک از کمونیسم نداریم. کمونیست بودن از نظر ما مقدمتا دانستن تئوری های کمونیستی و تاریخ احزاب کمونیستی نیست یا اینکه چه به سر شوروی و چین آمده است. از نظر ما کمونیست کسی است که این سرنوشت را قبول ندارد و علیه آن مبارزه میکند، آزادی و عدالت میخواهد، حاکمیت یک اقلیت استثمارگر را نمی پذیرد و خوشبختی همه را میخواهد. و این شامل بخش زیادی از مردم میشود. فعالین اجتماعی از نظر پایگاه طبقاتی شان نیز اساسا متعلق به طبقه کارگرند. جوانان کارگرند، دانشجویان و فارغ التحصیلانی هستند که از نظر اقتصادی در رده کارگران هستند و به این معنی بخش اعظم فعالین اجتماعی اجتماعا چپ هستند و در دیدگاه ما به اردوی چپ تعلق دارند.

خلاصه کنم فعالین نسل جوان باید این کمونیسم را بشناسند. به مسلح شدن به اهداف و برنامه اهمیت لازم را بدهند و در این صورت به ضرورت متشکل شدن در یک حزب سیاسی که اهداف آنها را نمایندگی میکند بیشتر پی خواهند برد. تلاش ما این بوده است که این نوع کمونیسم را در دسترس این نسل قرار بدهیم، و همچنان باید حزب و کمونیسم نوع خودمان را به این نسل بشناسانیم، در عین حال سوخت و ساز و مکانیسم های فعالیت و تصمیم گیری را با شرایط کنونی انطباق بدهیم یعنی تغییرات زیادی در ساختار و نحوه فعالیت حزب ایجاد کنیم که امکان مداخله کامل هر فعالی که به حزب جذب میشود فراهم شود. هزاران فعال جوان چپ در ایران و همینطور در خارج کشور در زمینه ها و عرصه های مختلف مشغول فعالیت اند و در صورت جذب آنها به این نوع کمونیسم و درک اهمیت تحزب و برنامه، این نسل قادر خواهد شد نقش تاریخی خود را در تغییر سرنوشت یک جامعه هشتاد میلیونی ایفا کند.

ادامه دارد.